

چرا گاهی آدم‌های خوب، بد می‌شوند؟

از زمانی که علم به وجود آمده، همیشه برسر این موضوع که ذات انسان خوب است یا شر و این‌که رفتارهای خوب یا بد او از طبیعتش ناشی می‌شود یا از نحوه تربیت، تحصیل و محیطی که در آن رشد کرده، مورد بحث بوده است.



از زمانی که علم به وجود آمده، همیشه برسر این موضوع که ذات انسان خوب است یا شر و این‌که رفتارهای خوب یا بد او از طبیعتش ناشی می‌شود یا از نحوه تربیت، تحصیل و محیطی که در آن رشد کرده، مورد بحث بوده است.

نظریه‌پردازهای اقتصادی درخصوص رفتار انسان گفته‌اند که بشر بسیار خودخواه است و همیشه روی نیازهای خودش تاکید دارد. برخی فلاسفه نیز معتقدند خوی حیوانی انسان، او را وادار می‌کند تا کاملاً به نفع خودش رفتار کند و در حقیقت اگر جامعه‌ای، مقام صاحب نفوذ و قدرتمندی نداشته باشد، بین افراد جامعه جنگی دائمی وجود خواهد داشت. از طرفی، برخی فلاسفه عکس این عقیده را باور دارند و می‌گویند انسان طبیعتاً خوب و شاد است و این جامعه و معیارهای آن است که انسان را به سمت نابودی شادی و سعادت و در نتیجه تخریب پیش می‌راند. آنها محیط تربیتی و فشارهای جامعه را روی ایجاد رفتارهای نادرست در انسان دخیل می‌دانند.

اما سوالی که مطرح است این که کدام یک صحت دارد، انسان طبیعتاً بد است یا خوب؟ بنابر تحقیقات مشخص شده است انسان از همان ماه‌های اولیه زندگی می‌تواند تشخیص دهد چه چیزی خوب و چه چیزی مضر است و علاوه بر آن او همیشه تمایل دارد که خوب را انتخاب کند. اما پس چه اتفاقی می‌افتد که گاهی انسان‌های خوب تربیت شده نیز رفتار بدی از خود نشان می‌دهند؟

سال‌ها پیش در فیلمی علمی - تخیلی، دانشمند دیوانه‌ای وجود داشت که با تزریق دارویی شیمیایی به بدن فرد دیگری او را به انسانی بد و شیطانی تبدیل می‌کرد تا آنجا که اعمال شرورانه‌ای از او سر می‌زد. اما در دنیای واقعی بنا بر تحقیقات روان‌شناسان معلوم شده است که شرایط خاص اجتماعی کار همان ماده شیمیایی را کرده و موجب می‌شود افراد خوب معمولی نیز گاهی دست به اعمال بد و مجرمانه بزنند. در ادامه به ده مورد از این شرایط اشاره شده است:

رسیدن به اهداف

تحقیقات نشان داده است هدف‌گزینی، بویژه اهدافی که رسیدن به آنها تلاش می‌خواهد، اثر مثبتی روی انگیزه افراد برای ساختن زندگی محترم و آبرومندانه‌ای دارد اما این کار یک خطر پنهان نیز دارد و آن، این که وقتی فردی روی اهدافش متمرکز می‌شود، دیگر به چیزهای دیگر اهمیتی نمی‌دهد و او تنها نوری را که در انتهای تونل است، می‌بیند و می‌خواهد هر طور شده خود را به آن نور برساند. دیگر چشمانش جای دیگری را نمی‌بیند و هرچیز دیگر را فدای هدفش می‌کند. این نوع تفکر گاهی باعث می‌شود فرد رفتاری غیرمنطقی و غیراخلاقی انجام دهد؛ چراکه او فقط هدف را می‌بیند و به هر وسیله‌ای که شده می‌خواهد به آن دست یابد.

وسوسه در برابر پول و مایحتاج

اگرچه انسان همیشه تمایل دارد خوبی‌ها را انتخاب کند، اما وقتی پای نیازهایش به میان می‌آید، احتمال این‌که مقاومتش شکسته شود بسیار زیاد است. او بیشتر مواقع وقتی احساس می‌کند منافعتش به خطر افتاده، ممکن است رفتارهای نادرستی از او سر بزند. حتی گاهی اوقات نمی‌تواند در برابر پیشنهادهای مالی بسیار خوب در برابر انجام دادن کاری نادرست و حتی خلاف مقاومت کند.

دیدگاه فرد نسبت به خود

همیشه گفته شده است وقتی فردی خود را انسانی موفق می‌داند، حتما در کارش موفق می‌شود. همان طور که هنری فورد، نظریه‌پرداز آمریکایی گفته بود: چه فکر کنید می‌توانید و چه فکر کنید نمی‌توانید، همیشه حق با شماست.

همین موضوع درباره مسائل اخلاقی نیز صدق می‌کند. افرادی که خودشان را بد و بدجنس و غیرقابل اعتماد می‌دانند درست همین طور رفتار می‌کنند و برعکس اگر اشخاص در خود احساس ارزش و شخصیت کنند، مسلماً رفتار خوبی از خود بروز خواهند داد. بنابراین وقتی فردی تحت فشار دیگران احساس بدی نسبت به خود پیدا می‌کند احتمال این‌که رفتار نادرستی انجام دهد، بسیار بالا می‌رود.

تعصبات خودیاری

یکی از تعصباتی که در اکثر انسان‌ها دیده می‌شود «خودیاری» است. هروقت در کاری موفق می‌شویم، معتقدیم که به خاطر استعدادها و توانایی‌هایمان موفق شده‌ایم و همیشه شکست‌هایمان را به گردن شرایط می‌اندازیم. البته این تفکر باعث می‌شود اعتماد به نفس‌مان را از دست ندهیم و از ارزش و هویت خود در برابر اثرات منفی محافظت کنیم؛ زیرا تردید داشتن نسبت به وجود خود باعث تخریب زندگی‌مان می‌شود. اما زیاد دست بالا گرفتن خودمان گاهی باعث می‌شود دیگران را دست‌کم گرفته و تحقیر کنیم و مدام به انتقاد از آنها بپردازیم و خود را از همه بهتر بدانیم. این گونه احساس‌ها به رفتارهای بد و نادرست منجر می‌شود.

نام خوشایند روی اعمال بد

گاهی اوقات افراد به آزار دیگران می‌پردازند و اسم آن را شوخی می‌گذارند. در واقع استفاده از نام‌های خوشایند برای رفتارهای غلط موجب می‌شود مردم بدون احساس گناه مرتکب آن اعمال شوند. مثلاً نام رشوه را هزینه‌های خدمات می‌گذارند. دزدی، فرار از تنگنا نام می‌گیرد. خوابیدن در محل کار اندکی آرامش یافتن و سرحال شدن نام می‌گیرد. در حقیقت با این کار افراد گویی به خود مجوز رفتارهای بد بدون احساس مسئولیت و گناه را می‌دهند.

تئوری مقاومت

روان‌شناسان از واکنشی می‌گویند که «تئوری مقاومت» نام دارد. در واقع وقتی افراد قوانینی می‌بینند، از محدود شدن آزادی‌هایشان ناراحت شده و سعی در نافرمانی دارند. در تحقیقی، تابلویی روی یکی از دیوارهای سرویس بهداشتی دانشکده‌ای نصب شد که با لحنی تند گفته بود: تحت هیچ شرایطی روی دیوار چیزی ننویسید.

و روی دیواری دیگر تابلویی دیگر نصب شد که با لحنی ملایم‌تر خواسته بود که: لطفاً روی دیوار چیزی ننویسید. نتیجه این‌که روی دیوار قبلی نوشته‌های بسیار بیشتری وجود داشت.

در حقیقت مردم احساس می‌کنند قوانین، آزادی‌هایشان را محدود می‌کند و این حس در آنها ایجاد مقاومت می‌کند. هرچقدر افراد بیشتر احساس کنند که می‌توانند بر مبنای تصمیم‌های خودشان زندگی کنند، کمتر دست به رفتارهای نادرست می‌زنند و زمانی که آزادی‌هایشان محدود می‌شود، با مقاومت در برابر قوانین می‌خواهند آزادی‌شان را پس بگیرند و بیشتر کارشکنی می‌کنند.

فرضیه پنجره شکسته

دهه‌های 80 و 90 در نیویورک میزان دزدی، جرایم خشن و فروش مواد مخدر بشدت بالا رفته بود تا آنجا که پلیس مجبور شد برای کاستن این جرایم از جامعه‌شناسان کمک بگیرد و برنامه‌های کیفیت زندگی ترتیب دهد. بنا بر گفته محققان، وقتی در منطقه‌ای پنجره ساختمانی بشکند و تعمیر نشود، احتمال این‌که ساختمان‌های دیگر با پنجره‌های شکسته دیده شود، بسیار بالا خواهد رفت. به این منظور وقتی افراد جامعه شاهد بی‌نظمی در شهر باشند، با خود فکر می‌کنند هیچ مقام مسئولی نیست که کنترل شهر را به عهده بگیرد، پس هرکاری می‌خواهند، می‌توانند انجام دهند. حتی افراد خوب در نبود قانون می‌توانند دست به کارهای خلاف بزنند.

فشار وقت

در تحقیقی از دانشجویان الهیات خواسته شد درباره افراد نیکوکار سخنرانی کنند و از آنها خواستند سرعت خودشان را به

ساختمان دیگری که محل سخنرانی بود، برسانند. این درحالی بود که در بین راه مردی قرار داشت که در شرایط بدی بود و از آنها کمک می‌خواست. 90 درصد دانشجویان به دلیل وقت کم‌شان به مرد توجهی نکرده و به راهشان ادامه دادند. این موضوع بین همه افراد جامعه صحت دارد. فشار زمان باعث می‌شود دیگران را نادیده بگیریم.

خستگی و تقلب

نتایج بعضی تحقیقات مشخص کرد افراد هنگام خستگی نمی‌توانند اعمال خود را بخوبی کنترل کنند؛ یعنی این‌که اگر کمتر بخوابند، احتمال این‌که بیشتر تقلب کنند، بسیار افزایش می‌یابد.

سازمان‌ها باید برای خواب کارمندان‌شان اهمیت بیشتری قائل شوند. مدیران باید بدانند هر قدر کارمندان‌شان را به کار بیشتر وادار کنند و آنها دیر خانه بروند و زود سرکار بیایند بالاخره رفتار غیراخلاقی در پیش خواهند گرفت.

احساس ناشناس بودن

وقتی افراد یونیفورم پوشیده و ماسک می‌زنند، به علت این‌که احساس ناشناس بودن می‌کنند، می‌توانند راحت‌تر ظلم کنند. در این گونه مواقع رفتار تهاجمی تری پیدا می‌کنند. وقتی هویت‌ها نامعلوم است، خشونت افزایش می‌یابد. از طرفی دیگران با دیدن ماسک روی چهره‌تان بیشتر می‌ترسند، زیرا نمی‌توانند چهره‌تان را ببینند و ترس آنها شما را جسورتر می‌کند تا آنجا که احتمال دارد انسانیت‌تان را نیز از دست بدهید.

ssrn / مترجم: نادیا زکالوند